

زبان عربی

** عَيْنُ الْأَنْسَبِ فِي الْجَوَابِ لِلتَّرْجُمَةِ أَوْ الْمَفْهُومِ مِنْ أَوْ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ:

۱- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بَنِيانٌ مَرْصُوعُونَ»:

- ۱) همانا خداوند دوستدار آنانی است که در راهش گروه گروه می جنگند، پنداری آنان ساختمان مستحکمی می باشند!
- ۲) بی تردید خدا کسانی را که در راهش صف به صف پیکار می کنند، دوست می دارد، زیرا آن ها ساختمانی استوارند!
- ۳) بی شک خداوند دوست دارد که کسانی در راهش گروه گروه نبرد کنند، مثل این که یک ساختمان محکم هستند!
- ۴) یقیناً الله کسانی را که در راه او صف به صف پیکار می کنند، دوست دارد، گویا آن ها ساختمانی استوار هستند!

۲- «الْحِرَاءُ تَسْتَعِينُ بَعِينِيهَا لَتَشَاهِدَ مَا حَوْلَهَا فَتَدِيرُهَا فِي اتِّجَاهَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ لَكِنْ لَا يَتَحَرَّكُ رَأْسُهَا»: «أَتَأْتَابُ پَرَسْت»

- ۱) از دو چشم خود کمک می گیرد، تا پیرامون خود را مشاهده کند و آن ها را در سمت های مختلف به چرخش درمی آورد، بی آن که سرش را حرکت دهد!
- ۲) برای این که آنچه اطرافش هست را ببیند، از دو چشم خود کمک می گیرد، پس آن ها را در جهت های مختلفی می چرخاند، اما سرش حرکت نمی کند!
- ۳) با کمک چشمان خود، و با کمک چرخاندن آن ها در جهت های مختلف، بی آنکه سرش را حرکت دهد، به اطرافش می نگرد!
- ۴) برای این که به اطرافش نگاه کند، دو چشمش او را یاری می کنند، پس در سمت های مختلف می چرخد، اما سرش حرکت نمی کند!

۳- «غَارِ حِرَاءٍ يَفِئُ فَوْقَ جَبَلٍ مَرْتَفِعٍ لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ أَنْ يَصْعَدَهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ وَمَعَ الْأَسْفُفِ تَوْلَمْنِي رَجُلَايَ»: «غَارِ حِرَاءٍ»

- ۱) بالای کوهی مرتفع واقع شده است و تنها انسان های نیرومند قادرند از آن صعود کنند، و متأسفانه پایم درد می کند!
- ۲) در بالای کوه بلندی قرار گرفته که جز انسان های قوی قادر به بالا رفتن از آن نیستند، و متأسفانه پا درد دارم!
- ۳) بالای یک کوه بلند واقع است که تنها انسان های قوی می توانند از آن بالا بروند و متأسفانه دو پایم درد می کند!
- ۴) بالای کوهی قرار گرفته که بلند است و جز انسان های قدرتمند کسی نمی تواند به بالای آن برود و متأسفانه دو پایم درد می کند!

۴- «لِهَاتَيْنِ الْقَبِيلَتَيْنِ رَجَالٌ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ نَرْجُو أَنْ تُسَاعِدَ فِي الْمَحَارِبَةِ مَعَهُمْ لِنَتَخَلَّصَ مِنْ شَرِّهِمْ»:

- ۱) این دو قبیله مردانی دارند که در زمین فساد می کنند، امیدوارم که در جنگ با آن ها به ما کمک شود تا از شرشان خلاص شویم!
- ۲) برای این دو قبیله مردانی است که در زمین فساد به پا می کنند، از تو می خواهیم که برای خلاصی از شر آن ها، در جنگ ما را یاری کنی!
- ۳) برای این دو قبیله مردان فاسدی است که از تو می خواهیم برای رهایی از شر آن ها در زمین، در جنگ به ما کمک کنی!
- ۴) این دو قبیله مردانی دارند که در زمین فساد می کنند، به تو امید داریم که در جنگیدن با آن ها یاری شویم، تا از شر آن ها رهایی یابیم!

۵- «حَاوِلْ إِبْرَاهِيمَ (ع) أَنْ يَنْقُذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ جَاهِلِينَ إِذَنْ كَسَّرَ كَبِيرَ الْأَصْنَامِ حَتَّى يَنْتَبِهُوا لِأَخْطَائِهِمْ»:

- ۱) ابراهیم (ع) تلاش می کرد که قوم خود را از پرستش چیزی که جاهلانه عبادت می کردند، نجات دهد، پس بزرگ ترین بت ها را شکست تا نسبت به خطاهای خود متنبه شوند!

۲) ابراهیم (ع) کوشید که قومش را از عبادت آن چه نابخردانه می پرستیدند برهاند، پس بزرگ بت ها را شکست تا از اشتباهات خود آگاه شوند!

۳) تلاش ابراهیم (ع) نجات دادن قومش از پرستش نابخردانه بت ها بود، پس بزرگ ترین بت را در هم شکست تا قومش از اشتباه خود آگاهی یابند!

۴) ابراهیم (ع) تلاش کرد که قوم خویش را از پرستیدن چیزی که نابخردانه عبادت می کردند، نجات دهد، بنابراین بت بزرگ را شکست تا از اشتباهات خود آگاه گردند!

۶- «لَيْتَنِي أَوْدَى فَرِيضَةَ الْحَجِّ وَتَبَدَّلَ ذِكْرِي أَيْ إِلَى الْحَقِيقَةِ مَرَّةً أُخْرَى حَتَّى لَا أَفَكَّرَ فِيهَا مَتَحَسَّرًا»:

- ۱) ای کاش بار دیگر فریضه حج را ادا کنم و خاطرات من به واقعیت مبدل شود، تا حسرت زده به آن ها فکر نکنم!
- ۲) کاش فریضه حج را به جا می آوردم تا بار دیگر خاطره های من به حقیقت تبدیل یابد و درباره آن ها با افسوس فکر نکنم!
- ۳) کاش فریضه حج را به جا آورم و خاطراتم یک بار دیگر تبدیل به واقعیت شود تا با حسرت به آن ها نیندیشم!
- ۴) ای کاش من فریضه حج را ادا می کردم تا بار دیگر با تبدیل شدن خاطرات به حقیقت، با حسرت و افسوس به آن ها نیندیشم!

۷- «الْقَطْ عِنْدَمَا يَصْبَحُ مَجْرُوحًا يَلْعَقُ بِلِسَانِهِ جُرُوحَهُ لِأَنَّهُ امْتَلَأَ بَعْدَ تَفَرُّزِ سَائِلَاتِ نَظْهُرِهَا»: «گَرِبَهُ»

- ۱) هرگاه زخمی شود، با زبان خود زخم هایش را لیس می زند تا پاک شوند، زیرا آن پر از غده هایی است که مایع پاک کننده ترشح می کنند!
- ۲) با زبان خود زخم های خود را هنگام زخمی شدن لیس می زند، زیرا پر از غددی است که مایعی ترشح می کند و آن ها را پاک می کند!
- ۳) وقتی مجروح می گردد، با زبان زخم ها را لیس می زند، پس زبان او پر از غده هایی است که مایعی ترشح می کند که پاک کننده است!
- ۴) وقتی زخمی می شود، با زبان خودش زخم هایش را می لیسد، زیرا آن با غددی پر شده که مایعی ترشح می کند که آن ها را پاک می کند!

۸- عَيْنَ الصَّحِيحِ:

- (۱) لعلّ المصائب التي تحمّلتها يكون وراءها فرج قريب: امید است در پس سختی‌هایی که تحمل کردم، گشایشی نزدیک باشد!
- (۲) كسر إبراهيم الصنم الكبير ثمّ علق الفأس على كتفيه: ابراهیم (ع) بت بزرگ را شکست، سپس تبر را بر دوش آن آویخت!
- (۳) وجد القوم أصنامهم مكسرة فأتهموا إبراهيم فأحضر للمحاكمة: قوم، بت‌های خود را شکسته یافتند، و ابراهیم را متهم کردند و او را برای محاکمه احضار کردند!
- (۴) الجاهليّون كانوا يذبحون القرابين ليقبوا في الأمان من شرّ الهتهم: جاهلان قربانیان را ذبح می‌کردند، تا از شر خدایان خود در امان بمانند!

۹- عَيْنَ الخَطَأِ:

- (۱) خرجت الأستاذة من الصفّ و هي علمتنا درساً مهماً: استاد از کلاس خارج شد و درسی مهم را به ما یاد داد!
 - (۲) تأكد بأنّ الحزن لا دوام له إذن لا تتحسّر عليه: مطمئن باش که اندوه هیچ دوامی ندارد، بنابراین بر آن حسرت نخور!
 - (۳) تناول هذه الأطعمة يشبعك و لا يسبب ازدياد الوزن: خوردن این غذاها تو را سیر می‌کند و سبب زیادی وزن نمی‌شود!
 - (۴) لمّا أخذ الطّلاب درجات القبول تخرّجوا و هم مسرورون: وقتی دانشجویان نمره‌های قبولی را گرفتند دانش‌آموخته شدند، درحالی‌که خوشحال بودند!
- ۱۰- «انسان دو رو را هرگز به‌عنوان دوست نگیری، زیرا هیچ خیری در او نیست»: عَيْنَ الصَّحِيحِ فِي التَّعْرِيْبِ:

- (۱) لا تنتخبوا المرء المتلون للصدّاقة، لأنّه لا خير في ذلك!
 - (۲) لا تتخذوا الإنسان المتلون كالصديق، لأنّ لا خير فيه!
 - (۳) لا تختارون الشّخص المتلون للصدّاقة، لأنّ لا خير فيه!
 - (۴) لا تنتخبن الإنسان المتلون كصديق، لأنّه لا نجد خيراً فيه!
- *** اقرأ النّصّ التّالي ثمّ أجب عن الأسئلة بما يناسب النّصّ:

ذات يوم كان ثعلب يمشي في الغابة. فوقع نظره على عنقود (یک خوشه) من العنب المعلق على غصن الشجرة قريباً منه. فقال الثعلب في نفسه: يا للعجب، هذا ما أحججه إليه لرفع عطشي. عاد الثعلب إلى الورا بضعه أقدام ثم قفز و لكنه فشل في أخذ العنب و لكنه كان قريباً من الحصول عليه. قرّر الثعلب المحاولة من جديد فتراجّع للورا بضعه أقدام و حاول الوصول إلى العنب لكنه فشل مرة أخرى. في النهاية يئس الثعلب و استسلم ثم قال في نفسه: لا شك أن هذا العنب حامض (ترش) ثم استمر على طريقه في الغابة.

۱۱- عَيْنَ الأَقْرَبِ مفهوم الصَّحِيحِ للنصّ:

- (۱) العين بصيرة و اليد قصيرة!
- (۲) غربه دستش به ذنبه نرسید، گفت: گنده است!
- (۳) لسان المقصر قصير!
- (۴) خود کرده را تدبیر نیست!

۱۲- عَيْنَ ما لا يستنبط من النّصّ:

- (۱) من السهل احتقار ما لا يمكنك الحصول عليه!
- (۲) لا تتعب من تكرار المحاولة، فستحقق رغبتك يوماً!
- (۳) اليأس هو آخر محاولة بعد التّجّاح!
- (۴) بعد العسر و الصّعوبة يأتي الفرج فلا تصبِح مأیوساً!

۱۳- عَيْنَ الصَّحِيحِ حسب النّصّ:

- (۱) كان الثعلب جائعاً إذن كان يريد تناول العنب ليشبع!
- (۲) في المرّة الأولى أخذ الثعلب العنب لكن تركه!
- (۳) فشل الثعلب في الحصول على العنب مرتين!
- (۴) كان العنقود في أعلى الغصن، فما قدر على أخذه الثعلب!

۱۴- عَيْنَ الصَّحِيحِ:

- (۱) ما تعجّب الثعلب عندما رأى العنب في الغابة!
- (۲) عندما أكل الثعلب العنب رماه جانباً لأنّه ما كان حلواً!
- (۳) في المرّة الأولى كاد الثعلب أن يأخذ عنقود العنب!
- (۴) لو قفز الثعلب لكان قادراً على أخذ العنب و تناوله!

*** عَيْنَ الخَطَأِ فِي الإِعْرَابِ و التّحليل الصّرفي:

۱۵- «تراجع»:

- (۱) من الأفعال الماضية - له حرفان زائدان - لازم / فعل و له فاعل
- (۲) مضارعه «يتراجع» - من باب تفاعل - مادته «رجع» / فعل و مع فاعله جملة فعلية
- (۳) للمخاطب - مزيد ثلاثي «مصدره: تراجع» على وزن «تفاعل» / فعل و له فاعل
- (۴) فعل ماضٍ - للغائب - معلوم / فعل و الجملة فعلية

١٦- «استسلم»:

- (١) فعل ماضٍ - للغائب - معلوم / فعل و مع فاعله جملة فعلية
(٢) مزيد ثلاثي - مصدره «استلام» - يأخذ المفعول / فعلٌ و له فاعل
(٣) مضارع «يستسلم» - له حروف زائدة - من باب استفعال / فعلٌ و الجملة فعلية
(٤) من الأفعال الماضية - مزيد ثلاثي بزيادة ثلاثة حروف / فعل و الجملة فعلية

١٧- «المعلق»:

- (١) على وزن «مُفْعَلٌ» - مادته «ع ل ق» - اسم فاعل / صفة للموصوف «العنب»
(٢) له ثلاثة حروف أصلية - معرفٌ بأل - مصدره «تعلق» / صفة و موصوفه «العنب»
(٣) مفرد - حروفه الزائدة «م ل» - معرفٌ بأل / صفة
(٤) اسم مفعول - مفرد - مذكر / صفة

١٨- عَيَّنَ الخَطَأَ في ضبط حركات الكلمات:

- (١) الغارُ يَقَعُ فوقَ جبلٍ مُرتَفِعٍ لا يَسْتَطِيعُ صعودَهُ إلَّا الأقوياءُ!
(٢) أنا أتذكَّرُ جبلَ نورَ الذي كان يَتَعَدُّ فيه النَّبِيُّ (ص)!
(٣) كُلُّ مُسْلِمٍ حينَ يرى هذا المَشْهَدَ يَشْتاقُ إليه!
(٤) حينما أرى النَّاسَ يذهبونَ إلى الحجِّ تَمَرُّ أمامي ذكرياتي!
** عَيَّنَ المناسب للجواب عن الأسئلة التالية:

١٩- عَيَّنَ الخَطَأَ في استخدام الحروف المشبهة بالفعل:

- (١) قد أصيب المعلمُ بمرضٍ لأنَّه لم يحضر اليوم!
(٢) إنِّي أخذتُ جائزةَ الذَّهبِ كأنَّ رَتبي أجاب دعائي!
(٣) أُمِّي العزيزة رقدت في المستشفى، لعلَّ تحسنت حالها!
(٤) أعلمُ أنَّك لا تقدر على الفوزِ إلَّا بالمحاولة المستمرة!

٢٠- عَيَّنَ ما نعرف فاعله:

- (١) في هذه الليلة لا يشاهد القمر في وسط السماء!
(٢) كن واثقا بأنني لا أخبر أحداً بما فعلت!
(٣) في هذه الحدائق تسمع أصوات الطيور كثيراً!
(٤) بعد تساقط الأمطار ستخرب أعشاش الطيور!

٢١- عَيَّنَ الجملة التي تخبر عن موضوع تحقق كاملاً:

- (١) ليت المسلمين يتحدون للغلبة على أعدائهم!
(٢) لعلَّ والدي يرجع من السفر ليعطيني هديتي!
(٣) عليك ألا تخرج من البيت دون إذن الوالد!
(٤) دخلت في الصفِّ و درّست ثمَّ خرجت منه!

٢٢- عَيَّنَ الفعل لا تتغيّر صيغته عندما يتأخّر عن فاعله:

- (١) يشجع معلّمو المدارس في مدرستنا التلاميذ الممتازين!
(٢) ألبس الوالد الأولاد قميصاً أعلى من قميصه!
(٣) استقبل النَّاسُ من الحكم الجديد مشتاقين و مسرورين!
(٤) قامت الأستاذات بتربية طالبات تفيد المجتمع أكثر!

٢٣- عَيَّنَ عبارة ما جاء فيها «لا» النافية للجنس:

- (١) هل تُقرضني النقود؟ لا، كيف أقرضُ من لا اعتماد له!
(٢) لا تعلّم دون التكرار يبقى في ذهن الإنسان للأبد!
(٣) لا تقدّم يحصل دون الجِدِّ فهذا أصل أساسي في الحياة!
(٤) لا تُحمّل الآخرين أكثر ممّا في طاقتهم!

٢٤- عَيَّنَ «ينصر» يمكن أن يكون معلوماً «بالنظر إلى المعنى»:

- (١) عسى أن ينصر هذا المجاهد في الحرب حتّى يغلب على أعدائه!
(٢) لمَ لا تسمح لولدك الصّغير أن ينصر من بحاجة إلى المساعدة!
(٣) في مدينتنا ينصر كثير من الفقراء في كلّ شهرٍ مرّة واحدة!
(٤) ينصر المظلّمون في أنحاء العالم الذي نعيش فيه، هذه سنّة إلهية!

٢٥- عَيَّنَ «ما» أو «من» ليس مفعولاً:

- (١) هؤلاء الأمّهات من يؤدّين أولادهنّ عندما كانوا صغاراً!
(٢) قلت لكم مرّات: احترموا من كان أكبر فإنّه يدلّ على الأدب!
(٣) أذهب إلى المتجر و اشترى ما انتخبته لهديّة أُمِّي!
(٤) يطلب العبد المؤمن من الله ما يسبّب فوزَه في هذه الدنيا و الآخرة!